

حماسه کمون پاریس

و ارائه تأملی چند

تواب حق شناس

فرانسه الهام می گرفت.

پاریس از پنجم ژانویه ۱۸۷۱ زیر بمباران نیروهای پروس قرار گرفت. کمیته مرکزی جمهوری خواه که در ناحیه بیستم پاریس تشکیل شده بود، اولین پوستر سرخ رنگ تاریخ را با شعار "قدرت به دست مردم!"، "قدرت به دست کمون!" منتشر کرد. شهرداری پاریس، ناحیه ۲۰، در ۲۱ ژانویه، کمون شورشی خود را اعلام نمود و بین نیروهای گارد ملی و سپاهیان تییر درگیری هایی رخ داد. در ۲۸ ژانویه بین فرانسه و پروس قرارداد آتش بس به امضا رسید و در آن پیش بینی شد که پاریس را خلع سلاح کنند.

"دولت موقت" انتخابات پارلمانی کل کشور را در ۸ فوریه برپا کرد، اما از ۶۵۰ نماینده که به مجلس راه یافتند ۴۰۰ نفرشان طرفدار سلطنت بودند. در ۱۰ مارس، این مجلس مقدمه "معاهده فرانکفورت" را که کل منطقه آلزاس و یکسوم منطقه لورن را از دست فرانسه خارج می کرد و نیز این کشور را به پرداخت ۵ میلیارد فرانک غرامت جنگی طی سه سال به آلمان مجبور می نمود امضا کرده مقرر خود را از پاریس به ورسای (که دربار پادشاهان فرانسه بود) انتقال داد. از طرف دیگر، مجلس حقوق گارد ملی را قطع کرده، شش روزنامه را به اتهام دامن زدن به آشوب توقیف نمود. همچنین آگوست بلانکی و نیز فلورن را غیابا به اعدام محکوم کرد. در ۱۵ مارس، به دنبال انتخاباتی که در ۲۱۵ گردان گارد ملی انجام شد، کمیته مرکزی گارد ملی تشکیل گردید. "انجمن بین المللی کارگران" (بین الملل اول) از این کمیته پشتیبانی می کرد. در ۱۸ مارس، تییر در شنید مواضع استراتژیک کناره رود سن را اشغال کند ولی این تلاش با شکست

یادآوری تاریخی

در ۱۹ ژوئیه ۱۸۷۰ دولت امپراتوری فرانسه به دولت پروس (به ریاست بیسمارک) اعلان جنگ داد. اما شکست های پیپی ارتش فرانسه از سپاهیان پروس، سرانجام در چهارم سپتامبر همان سال، با شکست "سدان" به سقوط امپراتوری دوم فرانسه (لویی بناپارت) انجامید. جمهوری اعلام شد و "دولت موقت" به ریاست لویی آدولف تییر L. A. Thière تشکیل گردید. محاصره پاریس توسط نیروهای پروس که از ۱۹ اکتبر آغاز شد و ناتوانی دولت تییر در کنترل اوضاع نظامی، اقتصادی و سیاسی راه را برای رشد نیروهای انقلابی که با تسلیم فرانسه در برابر آلمان مخالف بودند و می خواستند یک کمون شورشی برپا کنند فراهم کرد. در ۲۷ اکتبر، فرانسه تسلیم شد و در پاریس تظاهراتی توده ای به اعتراض برپا گردید که بخشی از "گارد ملی" از آن حمایت کرد. همین جا اشاره کنیم که گارد ملی ابتدا از عناصر میانه رو بورژوازی تشکیل می شد ولی در نتیجه محاصره پاریس به دست سپاهیان پروس، نفرات آن بسیار افزایش یافت. ورود توده های داوطلب از محلات مردمی به ویژه پیشه وران و کارگران، آن را به ارتشی واقعی تبدیل کرد. شرایط جنگ و محاصره موجب افزایش سلاح و ساز و برگ نظامی گردید، به طوری که قدرت آن به ۲۵۴ گردان و جمعا ۳۵۰ هزار نفر رسید، یعنی عملاً کل جمعیت قادر به حمل سلاح در پاریس. ایده تشکیل کمون که در چنین شرایطی پیدای شد، از کمون شورشی ۱۷۹۲ و کمون سال دوم انقلاب

۱۲۵ سال پیش، زحمتکشان و توده های ستمدیده پاریس که از کل مناسبات حاکم بر جامعه و زمانه خویش به ستوه آمده بودند به پا خاستند، شوریدند و بدون واهمه از عواقب درگیری با دشمنان قسوی پنجه، خواسته هایی را در تاریخ بشری فریاد زدند که طنین آنها نه تنها تا امروز بلکه تا سالیان دراز، تا آنگاه که رهایی انسان مطرح باشد، همچنان به گوش می رسد:

آزادی، برابری، برادری؛ جدایی دستگاه دین از دولت؛ دموکراسی مستقیم و غیر بوروکراتیک؛ حق عزل نمایندگان؛ ارتش مردمی به جای ارتش حرفه ای؛ حقوق برابر زنان و مردان؛ آموزش لائیک، اجباری و رایگان؛ لغو تبعیض بین زن مجرد و غیر مجرد؛ لغو تبعیض بین کودک مشروع و "نامشروع"؛ به آتش کشیدن گیوتین (سمبل حکم اعدام)؛ اشاعه آزاده هنر... و در کوتاه سخن در افکندن طرحی نو از دنیایی بهتر. آرمان هایی که در دل و مغز انسان های آزاده و خواستار تغییر همواره می جوشد و موج می زند. مارکس در این باره گفته بود: "اصول کمون جاودانه است و آن ها را نمی توان از بین برد..."

کمون همچون انقلاب های فراوان دیگر به خاک و خون کشیده شد ولی شکست انقلاب ها به هیچ رو به معنی آن نیست که در روند تاریخ مؤثر نبوده اند. برعکس، آثار آنها را در عرصه های گوناگون می توان دید. تجربه کمون و تأمل هرچه بیشتر در باره آن، اهمیت شعور و نیز شور انقلابی را که به هردو نیاز مبرم داریم، به ما یادآوری می کند.

مواجه شد. یک شورش تودهای عصر همان روز رخ داد و گاردملی ساختمان‌های عمده دولتی را به اشغال خود درآورد. کمون پاریس موجودیت خود را رسماً اعلام کرد.

کمیته مرکزی گاردملی در ۲۰ مارس دستور داد که صاحبخانه‌ها و هتل‌داران حق ندارند مستأجران یا مشتریانی را که اجاره یا کرایه محل اقامت خود را نپرداخته‌اند از آنجا بیرون کنند. در تاریخ ۲۶ مارس، برای انتخاب شورای عمومی کمون، گاردملی انتخاباتی را برپا کرد و طی اعلامیه‌ای اعلام نمود که وظیفه خود را تمام شده تلقی کرده زمام امور را به شورای منتخب کمون خواهد سپرد (از ۴۸۵۵۶۹ نفر که ثبت‌نام کرده بودند ۲۲۹۱۶۷ نفر در انتخابات کمون شرکت کردند). حدود ۱۰ تا ۱۲ نفر از بلانکیست‌ها، همین تعداد از ژاکوبین‌ها، حدود ۲۰ نفر از "رادیکال‌ها" و انقلابیون "مستقل" و نیز همین تعداد از افراد نزدیک به بین‌الملل اول انتخاب شدند. جالب اینکه ۱۹ نفر از نمایندگان هم بودند که اساساً حتی با وجود کمون مخالف بودند و حاضر نشدند در اجلاس کمون شرکت کنند. مجلس در ۲۷ مارس افتتاح شد درحالی که در شهرهای دیگر یعنی لیون، مarse، نارین، تولوز، و سنتاتی‌ین نیز کمون برپا شده بود. کمون پاریس از ۱۰ کمیسیون تشکیل می‌شد و قوانین متعددی را گذراند که در همین یادآوری کوتاه به برخی از آن‌ها اشاره خواهیم کرد:

در دوم آوریل طی تصویب‌نامه‌ای جدایی دستگاه دین از دولت اعلام شد و

LA DEMOCRATIE EN MARCHÉ



LA COMMUNE

در سوم آوریل کمون تلاش کرد ورسای را تسخیر کند که به شکست انجامید. در ۱۴ آوریل تصویب شد که ستون میدان واندوم (سمبل استعمار ملت‌های مستعمره و تمییز بین ملت‌ها) ویران گردد. بیانیه کمون در این باره می‌گفت:

"از آنجا که کمون، ستون سلطنتی میدان واندوم را یادبود توحش و سمبل خشونت و مظهر افتخارات دروغین و تأکیدی بر نظامی‌گری و نفی حقوق بین‌المللی و تجسم دشنام دایمی غالبان علیه مفلویان و تهدیدی مستمر علیه یکی از سه اصل جمهوری فرانسه، یعنی برادری می‌شناسد، فرمان یکماده‌ای زیر را صادر می‌کند: ستون واندوم ویران خواهد شد." (این اقدام از جمله به پیشنهاد هنرمندی نقاش به نام "گوستاو کوربه" بود. چنین اقدامی امروز نیز بحث‌انگیز است.)

در ۱۶ آوریل تصویب‌نامه‌ای صادر شد که کارگاه‌های متروک را آمارگیری کنند و آنها را به تعاونی‌های کاریگری بسپارند و به کار اندازند. در ۱۹ آوریل، طی اعلامیه‌ای خطاب به مردم فرانسه، برنامه کمون را در اختیار عموم گذاردند. در ۲۶ آوریل سربازان ورسای ناحیه ایسی‌له‌مولینو، واقع در جنوب‌غربی پاریس را اشغال کردند. کمون در ۲۸ آوریل کار شبانه را در نانوائی‌ها ممنوع کرد. در همین روز، طی حکمی به اولیای دانش‌آموزان اطلاع داده شد که لوازم التحریر دانش‌آموزان به رایگان در اختیارشان قرار می‌گیرد.

اما دینری نیابید که اختلافات سیاسی بروز کرد، به ویژه هنگام تصمیم بر سر تشکیل "کمیته نجات ملی" با اختیارات وسیع، در تاریخ اول ماه مه ۱۸۷۱ که اکنون ژاکوبین‌ها (یا نئو ژاکوبین‌ها) و اغلب بلانکیست‌ها و برخی سوسیالیست‌های نزدیک به مارکسیسم آن را تأیید می‌کردند ولی کسان دیگر مخالف بودند. اختلاف بر سر این بود که آیا باید قدرت سیاسی نیرومند و متمرکز (دیکتاتوری به تعبیر آن زمان) برقرار کرد یا آناارشی؟ اختلاف نظر بر سر مسائل سیاسی و اقتصادی (مثل ملی نکردن مؤسسات بزرگ اقتصادی و بانک فرانسه) موجبات ضعف کمون را در مقابله با نیروهای نظامی ورسای فراهم آورد. گفته می‌شود علت ملی نکردن بانک فرانسه این بود که کمون‌ها چنین مؤسساتی را متعلق به کل فرانسه می‌دانستند و نه صرفاً به کمون (شهر)

پاریس و بنا بر این، تصمیم‌گیری راجع به آن را حق خویش نمی‌دانستند. مارکس با اینکه از ملی نکردن بانک انتقاد کرده خود در مذاکره با هیأت مدیره بانک از طرف کمون شرکت داشته است.

در ششم ماه مه، اولین آموزشگاه حرفه‌ای گشایش یافت. در دوازدهم مه پروژه‌های در شورای کمون مطرح شد که روز کار ۸ ساعته برقرار گردد. در همین روز "اولین آموزشگاه حرفه‌ای دختران" افتتاح گردید.

در ۱۷ مه، تمییز بین کودکان مشروع و "نامشروع" ملغی گردید. در ۱۸ مه مقرر شد که همه‌جا آموزش لائیک جایگزین آموزش مذهبی در مدارس گردد.

در ۱۸ مه، مجلس ورسای معاهده فرانکفورت را تصویب کرد و در ۲۱ مه سربازان ورسای وارد پاریس شدند و این آغاز "هفته خونین" بود. کمون‌ها در درگیری‌های پراکنده و باریکادها و در میان سیل گلوله‌ها و شعله‌های آتش حماسه‌ها آفریدند. اتحادیه زنان برای دفاع از پاریس که در رأس آن یک دختر روس به نام الیزابت دیتروف قرار داشت فعالانه در نبرد مشارکت ورزید و از جمله دفاع میدان بلانش به عهده زنان بود.

در ۲۸ مه، کمون از پای درآمد. ۳۰ هزار نفر در اردوی کمون‌ها (از زن و مرد و کودک) به قتل رسیدند. ۳۴ هزار نفر به زندان افتادند. ۱۳۷۰۰ نفر محکوم و ۷۵۰۰ نفر نفی بلد (از کشور خود اخراج) شدند. آخرین نبردها در شرق پاریس رخ داد، به ویژه در گورستان پرلاشز، به صورت جنگ تن به تن و با سلاح سرد. آنها که زنده ماندند در پای دیواری در جنوب غربی این گورستان، که به Le Mur des Federes (دیوار سربازان کمون) معروف است تیرباران شدند.

در ۳۰ مه، مارکس تحلیلی در باره "جنگ داخلی در فرانسه" به شورای عمومی بین‌الملل اول ارائه داد. کمون پاریس نخستین قدرت انقلابی پرولتری، در زمان خود مورد لعن و نفرت کل بورژوازی، حتی لیبرال‌ترین بخش آن بود ولی جنبش‌های چپ و چپ انقلابی همواره آن را از آن خویش دانسته‌اند. آناارشیسم، سندیکالیسم، کمونیسم، فراماسونری... میراث کمون را بخشی از تجربه تاریخی خویش تلقی می‌کنند و لذا می‌توان کمون را دارای ابعاد متعدد (plurielle) ارزیابی کرد. اضافه کنیم که نویسندگان مشهور آن زمان بجز ولس،

پلورلین، آرتور رمبو... که همدردی و همسویی با کمونارها از خود نشان می‌دادند، نویسنده‌گانی چون گوستاو فلوبر، امیل زولا و ژرژ سان با کمون برخورد خصمانه‌ای داشتند. اما ویکتور هوگو هر چند کمون را تأیید نمی‌کرد، برای جلوگیری از سرکوب آنان شجاعانه مبارزه کرد. جمله معروف "جسدها بر خاک افتاده اما ایده‌ها برپا ایستاده‌اند" از اوست.

از ۱۸۸۰ تا امروز، هر سال در ۲۸ مه دوستداران کمون پای دیوار سربازان کمون گرد می‌آیند و به کمونارها ادای احترام می‌کنند. امسال (۱۹۹۶) به مناسبت صدویست و پنجمین سالگرد کمون حدود ۲ هزار نفر از اقشار مردمی و جریان‌های مختلف سیاسی که نام بردیم و با حضور نمایندگان شهرداری ۱۱ و ۱۸ و ۲۰ که در دست حزب سوسیالیست است، با شاخه‌های گل و پرچم‌های سرخ پای دیوار کمونارها اجتماع کردند و با سر دادن سرود انترناسیونال و دیگر سرودهای انقلابی دوران کمون، هریک به قصد و سبک خویش، ایده‌ها و شجاعت کمونارها را گرامی داشتند.

... و قلمی چند

۱- اهمیت تجربه

از ژان پل مونفران و آرنو اسپیر (همکاران روزنامه اومانیته)

... کمون امروز نیز این پرسش را در برابر ما می‌نهد که یک قدرت انقلابی واقعا چه شکلی به خود می‌گیرد. با اینکه ۱۲۵ سال از سرکوب این جنبش چندجانبه می‌گذرد، کلیه کسانی که امیدها و اعمال خود را در خدمت رهایی بشر گذارده‌اند چشم از این تجربه بر نمی‌گیرند: از دموکراسی مستقیم پارلمانی گرفته تا مداخله شهروندان در امور، به زیر سؤال کشیدن بوروکراسی، به اجرا درآوردن خودگردانی، مشارکت ضروری زنان و سرانجام نقش غیر فرانسویان در کمون. این موجودیت ۷۲ روزه کمون، به سبک خویش و در عصری دیگر، به ما نشان می‌دهد که هیچ‌یک از مراحل انقلاب را نمی‌توان بدون ابتکارهای تاریخی‌ای که انسان‌ها می‌آفرینند پشت سر گذارد و اینکه برای دستیافتن به روشن‌بینی اجتماعی، هیچ چیز جای تجربه مبارزاتی را نمی‌گیرد. این همان نکته‌ایست که مارکس در

کتاب "جنگ داخلی در فرانسه" که در همان روزهای انقلاب ۱۸۷۱ نوشته شد - خاطر نشان می‌سازد و آن اینکه "ارزش والای کمون در همان موجودیت و عملش بود". موضع صریح دیگر مارکس این بود که می‌گفت جنبش تحول اجتماعی نمی‌تواند به اعتبار هدفی شکل گیرد که از درون آن نروئیده باشد: "طبقه کارگر از کمون انتظار معجزه نداشت. کمون اتوبی‌های حاضر و آماده ندارد که با صدور حکمی خطاب به مردم، آن‌ها را مفعول و مجرا دارد (...). قرار نیست کمون ایده‌آل را تحقق بخشد، بلکه انتظار می‌رود آن عناصر اجتماعی نوینی را که جامعه کهن بورژوازی در دامن خویش پرورده آزاد سازد." ("جنگ داخلی در فرانسه"، انتشارات سوسیال). با اینکه بین فرانسه سال ۱۹۹۶ با فرانسه سال ۱۸۷۱ جز شباهتی اندک وجود ندارد، اقدام اهالی پایتخت در آن زمان، که به قول مارکس "به عرش یورش می‌بردند" بحثی را امروز در باره قدرت و انقلاب و... دامن می‌زند که به این زودی‌ها بسته نمی‌شود.

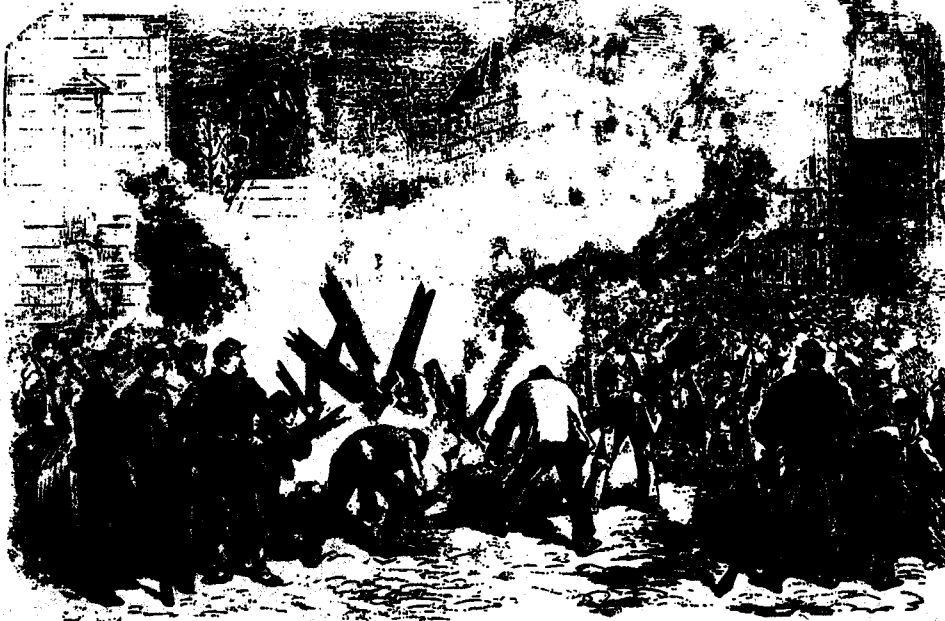
همانقدر که کمون "مدلی" نیست که بتواند در یک فرمول بیان گردد یا دوباره در آن قالب زنده شود، اندیشه مارکس نیز که در این یا آن شکل و شرایط گوناگون مطرح شده، نمی‌تواند به قالب یک وحی منزل درآید. کمون ما را با حرکت خویش فرا می‌خواند تا همواره به تضادهایی که در آن زمان وجود داشته بیندیشیم و باز اندیشیم و از آن تجربه آنچه

را که می‌تواند حامل چشم‌اندازهایی از تحول اجتماعی باشد بگیریم. مگر نه این است که مارکس و انگلس، خود بر خصلت غیرقابل پیش‌بینی بودن حوادث تاریخی تأکید ورزیده‌اند؟ آیا اندیشه مارکس از پیش، این ایده مدرن کمونیستی را بیان نکرده است که هر پروژه تحول اجتماعی که خارج از مردم طرح‌ریزی و فهمیده شود محکوم به شکست خواهد بود؟ و آیا برعکس، مساله بر سر این نیست که باید کاری کرد که فرایند رهایی انسان و محتوا و اشکال آن، همواره بتواند اثر خلاقه افراد باشد، اثری که در برآیند آن، تاریخ شکل می‌گیرد؟

۲- آفتی از امپراتوری

از ریمن هوارد - مورخ

جنبش کارگری همواره کمون را یکی از مراحل تعیین کننده تاریخ خود شمرده است، اما اینکه کمون در تاریخ ایده جمهوری در فرانسه نیز همچون لحظه‌ای کلیدی باشد البته مورد پذیرش همگان نیست. شارل نیکوله، مورخ، در کتاب معتبری که در ۱۸۹۲ تحت عنوان "ایده جمهوری در فرانسه" منتشر کرده، تنها چند سطر به کمون اختصاص داده است و شگفت‌آور اینکه آن را "شورش علییه جمهوری" می‌شمارد! درست است که وقتی کمون آغاز شد فرانسه جمهوری بود، اما این یک جمهوری صوری بود و بویژه از سوی سلطنت‌طلبانی که مجلس ورسای را انباشته بودند تهدید می‌شد. علییه اینهاست که کمونارها قیام کردند نه





مهم سیاسیست ولی بد نیست به آنچه مارکس، سر فرصت، با فاصله یک دهه، در باره کمون نوشته نیز توجه کنیم. علاوه بر اینکه کمون صرفاً شورش یک شهر در شرایط استثنایی بود. اکثریت کمونارها به هیچرو سوسیالیست نبودند و نمی‌توانستند باشند. با اندکی عقل سلیم، می‌شد با ورسای به سازشی دست یافت که به نفع توده‌های مردم باشد، وانگهی این تنها چیزی بود که امکان داشت... (نامه مورخ ۲۲ فوریه ۱۸۸۱ خطاب به ف. د. نیوون هویس (Nieuwen huis) آثار مارکس و انگس به انگلیسی، ج. ۳۵، ص ۱۵۹). این نگرش متین و واقع‌گرا مانع از آن نیست که مارکس از جسارت و شجاعت مردم پاریس به بالاترین حد ستایش کند، ولی "به عرش‌اعلی پورش بردن" شاید بهترین برنامه سیاسی نباشد. دو بار، یکی در ژوئن ۱۸۴۸ و دیگری در مه ۱۸۷۱ از پروتاریای پاریس خون بسیار ریخته شد و برای مدتی دراز نخبگان خود را از دست داد زیرا در برابر بورژوازی قد علم کرده بود. قد علم‌کردنی که در هر دو بار به یک تحریک شباهت داشت. انگلس در پایان عمر، از خطر یک تحریک جدید که به کشتاری دیگر بیانجامد به ستوه آمده بود. در ۱۸۴۸ و نیز ۱۸۷۱ به نظر می‌رسد که مارکس همچنان معتقد به یک فلسفه تاریخ جهانی ست که در آن، جنبه منفی شکست لزوماً نقشی مثبت ایفا می‌کند (نگاه کنید به بحث در این باب، درنامه مارکس به کوگلمان، به تاریخ ۱۷ آوریل ۱۸۷۱).

کمون یک انقلاب سوسیالیستی نبود و نمی‌توانست باشد. انگلس در ۱۸۹۵ بر این نکته تأکید می‌ورزد: نه در ۱۸۴۸ و نه در ۱۸۷۱ شرایط اقتصادی و سیاسی برای یک انقلاب اجتماعی در فرانسه فراهم نبود. آن‌ها که نوع دیگری می‌اندیشیدند در توهم بسر می‌بردند. با وجود این، در پاریس و شهرهای پُرجنمیت دیگر در سال‌های ۱۸۷۰-۱۸۷۱ وقایع تعیین‌کننده‌ای رخ داد. پس از ۱۸ سال استبداد سلطنتی و بوروکراسی نظامی و غیرنظامی، شهروندان شهرها به جمهوری و خودگردانی می‌اندیشیدند و تنها پاریس نیست که چنین است. این آرزوی "خودگردانی" در بین تمام جریان‌هایی که حیات سیاسی پاریس را اداره می‌کردند و بویژه در ایدئولوژی ژاکوبینی که در آن زمان بسیار نیرومند بود دیده می‌شد.

۱۸۶۸ و ۱۸۷۱ هنوز کاملاً زنده و ملموس بودند، توسط جمهوری‌خواهان میانه‌رو که به قدرت رسیدند به طاق نسیان سپرده شد. بدون شک، همانطور که مارکس می‌گوید، جمهوری حقیقی "هدف" کمون نبود، بلکه حکم یک "نتیجه" یا وسیله‌ای ناگزیر داشت تا برای یک قدرت توده‌ای و کارگری دوامی دیرپا فراهم نماید. ایده‌آل کمونارها، فراتر از جمهوری و به نقل از بیان کمون خطاب به مردم فرانسه عبارت بود از "انقلاب مدرن، که از کلیه انقلاب‌هایی که تاریخ را روشنی بخشیده‌اند وسیع‌تر و بارآورتر" باشد. اگر کمونارها نتوانستند این هدف را به نحوی دیرپا تحقق بخشند، دست‌کم با مقاومت سرسختانه خود در برابر نیروهای ورسای (مقاومتی که از حمایت شهرهای بزرگ لیون، مارس، تولوز... نیز برخوردار بود) به سلطنت‌طلبان نشان دادند که جمهوری به این سادگی‌ها از پای در نمی‌آید. آن‌ها البته بدین ترتیب، در تقویت یک جمهوری بورژوازی که معهنا دموکراتیک بود سهیم شدند. زمانی که جنبش کارگری برای تبدیل این جمهوری به دموکراسی هرچه اصیل‌تر و رژیم حقیقی از پیشرفت اجتماعی مبارزه می‌کند، میراث کمونارها را تحقق می‌بخشد.

۳- یک جمهوری بوروکراسی زدایی شده

از ژاک تکسیه

(استاد فلسفه و از موسسین نشریه اکتوتل مارکس)

"جنگ داخلی در فرانسه" یک متن

علیه جمهوری. کمون قبل از هر چیز، طرفدار جمهوریست، زیرا همانطور که مارکس گفته "آنتی‌تز امپراتوری" بود. مردم پاریس پیشتاز مبارزه علیه امپراتوری دوم بودند و این موضع را بویژه با آراء خویش در ۱۸۶۹ و ۱۸۷۰ و باز به نحوی قاطعانه‌تر، با واژگون کردن امپراتوری در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰، نشان دادند. شورش طرفداران کمون در ۱۸ مارس، ادامه همان مبارزه پیشین و هدفش تقویت رژیم جمهوری بود، چرا که از نظر کمونارها، "جمهوری تنها شکلی از حکومت است که با حقوق خلق و رشد آزاد و منظم جامعه سازگار است". کمون به دلیلی دیگر نیز "آنتی‌تز امپراتوری"ست، زیرا آزادی‌های اساسی‌ای را که امپراتوری نمی‌پذیرفت یا بسیار اندک می‌پذیرفت از جمله اختیارات شهرداری‌ها، آزادی اجتماعات و تشکیل انجمن‌ها تأمین می‌نماید، زیرا مردم مسلح را جایگزین ارتش دایمی می‌کند و نیز دستگاه پلیس را دموکراتیزه می‌نماید. از سوی دیگر کمون پیشنهاد می‌کند که در سراسر کشور سیاستی اداری برقرار شود که به نحوی وسیع، غیرمتمرکز باشد، درست در نقطه مقابل سیاست اداری متمرکز ناپلئونی که در دوره امپراتوری دوم باز هم تقویت شده بود. نکته‌ای که چندان بر همه آشکار نیست این است که کمون بدین ترتیب به احیاء ایده‌هایی پرداخت که تازه در جنبش جمهوری‌خواهی سال‌های پایانی جمهوری دوم سر برآورده بود. زمانی که جمهوری‌خواهان متوجه شده بودند که سیاست دموکراتیزه کردن رژیم اگر با تحول رادیکال دولت همراه نباشد، دایماً با مانع رو به رو خواهد شد. این ایده‌ها که در فاصله سال‌های

ژاکوینها طرفدار عدم تمرکز و خودگردانی محلی بودند. آری، علی‌رغم پیشداوری‌های رایج و ریشه‌دار، ژاکوینها در ۱۷۹۳ و بعدها در دوره امپراتوری دوم و نیز در زمان کمون، طرفدار جمهوری یکپارچه و تجزیه‌ناپذیر کشور بودند و در عین حال خواستار وسیع‌ترین خودمختاری محلی (مراجعه شود به "کمون ۱۸۷۱" نوشته ژان روژری، سری "چه می‌دانم؟" ص ۸۶).

در اینجا نکته‌ای هست که مارکس از ۱۸۵۲ می‌گفته و انگلس آن را در ۱۸۸۵ تصحیح می‌کند: جمهوری اول فرانسه اصل انتخاب مسئولین سیاسی را در کلیه سطوح زندگی برقرار می‌کند. این ناپلئون اول است که دیکتاتوری فرمانداران و استانداران را بدعت می‌گذارد. همچنین نباید تعجب کرد که انگلس در ۱۸۹۱ در "تقدی بر طرح برنامه گوتا" اعلام می‌کند که جمهوری دموکراتیک صرفاً یک شکل سیاسی پیشرفته نیست که باید آن را کسب کرد تا سپس بتوان برزمینه‌های مناسب به مبارزه قطعی دست زد، بلکه زمانی که این جمهوری دموکراتیک از نوع جمهوری اول فرانسه، یعنی استقلال اداری کمونی (Communale) و استانی در آن تأمین شده، خود "شکل ویژه‌ای از دیکتاتوری پرولتاریا" است.

در همانسال ۱۸۹۱، انگلس مقدمه‌ای نیز بر یک چاپ جدید "جنگ داخلی در فرانسه" نوشته در آن تأکید می‌ورزید که نهادهای کمونی از نظر مارکس، عامل تشکیل‌دهنده "دموکراسی حقیقی" است. خواهید گفت پس "شکل سیاسی سرانجام کشف شده" برای رهایی پرولتاریا در ۱۸۹۱ چیست؟ "استقرار نهادهای کمونی" یا جمهوری دموکراتیک بوروکراسی‌زدایی شده؟ جواب این است که احتمالاً در ذهن انگلس، این دو شکل سیاسی تقریباً معادل یکدیگرند (برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به اکتوتل مارکس، شماره ۱۷، مقاله "نوآوری‌های سیاسی انگلس"، نوشته ژاک تکیسه).

منابع:

- ۱) فرهنگ فرانسوی روبیر، ج ۲، اعلام، ذیل کمون،
- ۲) هفته‌نامه La Commune شماره ۶۴۵ به تاریخ ۱۷ فوریه ۱۹۹۳،
- ۳) روزنامه اومانیه ۳۰ مه ۱۹۹۶.

... و شعری از یک کمونار

مردم سرور خویش اند

تئودور سیکس، کارگر فرش‌باف، در ژوئن ۱۸۳۲ در نبرد محله سن‌مری، در باریکاده‌های فوریه و ژوئن ۱۸۴۸ و نیز در جنبش مقاومت علیه کودتای ۲ دسامبر ۱۸۵۱ شرکت داشت و لذا محکوم و به الجزایر تبعید گردید. در زندان دلپس، زمانی که دوره محکومیت به اعمال شاقه را می‌گذراند، شعر "مردم سرور خویش‌اند" را سرود (ژوئن ۱۸۵۲) و آن را در فوریه ۱۸۷۱ در آستانه قیام کمون پاریس به صورت آکمی دیواری منتشر کرد. سیکس مبلغ و سازمان‌گر تعاونی‌های کارگری بود و در دوره کمون، در صفوف هنگ هفتم می‌رزمید.

رهسپار به سوی میدان شهر، روزی گفتم:
چه نیکوست زندگی با کار،
مرگ در پیکار

گفتم: هوای کلبه‌ام خفه می‌کند
می‌خواهم نفس بکشم.
گفتم: انسان‌ها برابرد
گفتم: جمهوری جهانی.
از این‌رو دستگیرم کردند
در سیاهچال‌ها انداختند،
هفته‌های طولانی

بر پوشال‌های گندیده‌ام افکندند
و آنگاه شبی به زنجیرم کشیدند.

مرا به بیخوابی در کشتی بردند،
آکنده از حشرات موزی
و در کنار جانبان،
محکوم به اعمال شاقه؛
سپس بسی دورترم بردند،
بس دور از سرزمینم،
دور از زادگاهم،
که زن و فرزندانم می‌زیستند،
بسی دورتر،

در سرزمینی با آفتاب سوزان،
خاک سوزان.

و هوایی که جان زندانی را می‌سوزاند،
سپس کلنگی به دست دادند،
منی که کارم با الماس بود.
با زهرخند گفتند:
محکوم! تو حق کار می‌خواهی؟
کار کن!

هوای کلبه‌ات خفه می‌کند؟
نفس بکش!

لگدم زدن، دشنام دادند،
خارتگر و راهزمن خواندند،
از درد و تشویش و شکنجه پزیرده جانم
زبان به ظلم گشود.
خندیدند.

باری، درد، تشویش، شکنجه و تبعید
زجرکشم کرد.

دور از آن‌ها که دوستشان داشتم
دور از آن‌ها که دوستم داشتند.

مگر نه این است که مرا کشته‌اند؟

هرچه پیرامون من بود برابری می‌خواست،
هر چیزی به من نشان می‌داد
که من هم پوست و گوشتی دارم
مثل ثروت‌مندان
که خونم همان اندازه سرخ است که خون
آنان.

هر چیزی به من نشان می‌داد
که دارا و نادر یعنی رباخواری و بردگی،
یعنی تهیدستی! من سرمایه‌مزد ترا تعیین
می‌کنم.
یعنی تهیدستی!

تو خواهی خورد، اگر من بخوام.
عصارات را خواهم کشید

آن سان که چرخشت انگور را
تا از آن خون زمین را به تمامی برگیرد.
چنین شد که گفتم:

نابود باد استثمار انسان از انسان
گفتم: زمین از آن کسی‌ست که آن را
می‌کارد.
گفتم:

آنکه تولید نمی‌کند، سزاوار زیست نیست.
و اینجا بود که مرا کشتند.

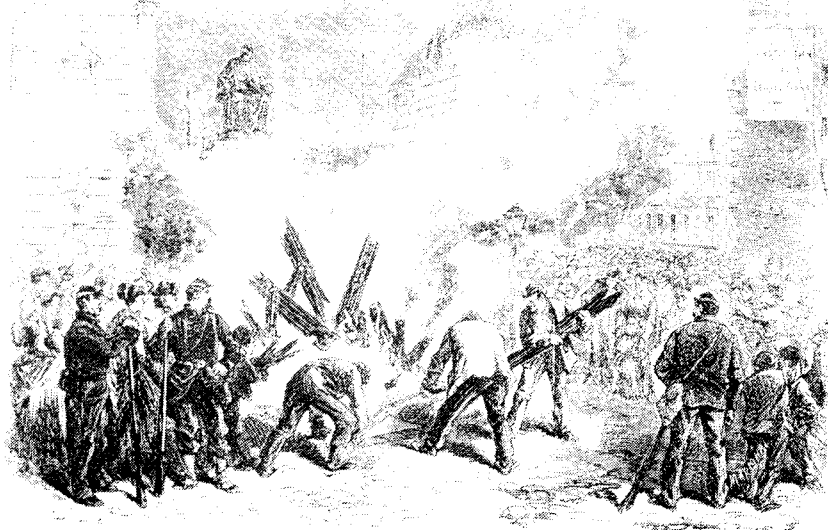
این شعر را جار زدم تا بتوانم بگویم
از همگان برای همگان.
ای خلق! بیدیش و بیاد آر
که تو نپرومند و پهرشماری،
ولی آنگاه

که نیرو و شمار تو از لیده تپی باشد
حیوان بارکشی بیش نخواهی بود.

این را جار زدم که بگویم ای خلق!
رهایی تو در همبستگی توست،

که بگویم پایان شب سپید است.

به مناسبت یکصد و بیست و پنجمین سالگرد کمون پاریس (۱۹۹۶-۱۸۷۱)



مردم گیوتین را بطور سمبلیک، جلوی مجسمه واتر به آتش می‌کشند.

تراپ حق شناس

تاریخی دارای اهمیت عظیم و گامی بود که انقلاب پروتاریای جهان به پیش برمی‌داشت. وظیفه‌ای که مارکس در برابر خود نهاد این بود که این تجربه را مورد تحلیل قرار دهد و درس‌های تاکتیکی از آن بیرون بکشد و براساس آن در تئوری خود تجدید نظر نماید.

«یگانه» اصلاحی، که مارکس در «مانیفست کمونیست» لازم شمرد براساس تجربه‌ی انقلابی کمونارهای پاریس انجام گرفت... مارکس و انگلس می‌گویند برنامه‌ی «مانیفست کمونیست» اکنون در برخی از قسمت‌ها کهنه شده است و سپس چنین ادامه می‌دهند:

«به ویژه کمون ثابت کرد که طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند به طور ساده ماشین‌های نوینی حاضر و آماده‌ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد.»

مارکس و انگلس در جای دیگری از تحلیل خود می‌نویسند:

«کمون از نمایندگان شهر تشکیل یافت که براساس حق انتخاب همگانی در حوزه‌های مختلف پاریس برگزیده شده بودند. این نمایندگان دارای مسئولیت و هر زمان قابل تعویض بودند. به خودی خود واضح است که اکثریت آنان یا کارگر و یا نمایندگان با اعتبار کارگران بودند...» (نقل قول‌ها از منتخب آثار لنین، یک جلدی، ص ۵۲۱)

تا برسد به درس‌های نورانساز دیگری که مارکس و انگلس از آن استنتاج کردند که اینجا مجال اشاره به آن‌ها هم نیست. ملاحظه می‌کنید که خاطره‌ی کمون، قهرمانی کمونارها و

گفتم «به مناسبت»، اما مگر سخن گفتن از کمون پاریس مناسبت می‌خواهد؟ کمون و ایده‌آل‌های آن زنده است، مساله‌ی روز است. از آزادی، برابری، برابری (شعار انقلاب کبیر فرانسه) گرفته- که شعار کمون هم بود- تا دموکراسی راستین که حکومت مردم است بر مردم، تا لغو امتیازات، تا جامعه‌ی آزاد، تا لائیسیت (جدایی دستگاه دین از دولت) تا انحلال ارتش دائمی و تعویض آن با مردم مسلح، تا آموزش اجباری و رایگان (که ۱۰ سال بعد از سقوط کمون، بورژوازی آن را دستاورد خود شمرد و به نام قانون ژول فری معروف شد)، تا برابری زن و مرد، تا لغو تبعیض‌های ظالمانه بین زن مجرد و زن غیرمجرد، بین کودک مشروع و نامشروع، تا آتش زدن گیوتین، سمبل اعدام (در جلو مجسمه‌ی ولتر در پاریس منطقه‌ی ۱۱)، تا اشاعه‌ی آزادانه‌ی هنر...

کمون نخستین حکومت پروتاری بود که هرچند عملاً بیش از ۷۲ روز (از ۱۸ مارس تا ۲۸ مه ۱۸۷۱) دوام نیاورد، ولی به هیچ‌رو نمی‌توان آن را به پراختی که بسته شده تقلیل داد. برعکس، آثار آنرا در تاریخ اجتماعی، سیاسی، ایدئولوژیک و معنوی فرانسه و دیگر کشورها می‌توان دید. لنین در «ولت و انقلاب» (فصل سوم) می‌نویسد:

«... مارکس از قهرمانی کمونارها که به قول او «به عرش اعلی یورش می‌برند» تنها اظهار وجد و شعف نمی‌کرد. در نظر وی این جنبش انقلابی توده‌ای با آنکه به هدف هم نرسید، یک تجربه‌ی

کشمکش‌های کتونی جناح‌های درونی رژیم نیز ماهیتاً همان است که در گذشته بارها اتفاق افتاده است. در نتیجه این کشمکش اساس سیاست‌های سیاسی، اقتصادی و خارجی رژیم تغییری نخواهد کرد. در مجلس چهارم علیرغم مخالفت‌های اکثریت مجلس با رفسنجانی و همفکران وی اما برنامه‌های اقتصادی‌اش در خطوط کلی تداوم یافت. در عرصه داخلی نیز هیچگاه تضاد جدی و ریشه‌ای میان جناح‌ها وجود نداشته است. و در سیاست خارجی نیز برانگیختن احساسات مذهبی، دفاع از حرکت‌های بنیادگرایی و صدور تروریسم، برگ معاملات رژیم جمهوری اسلامی شده است که با روی کار آمدن هریک از جناح‌ها تغییر اساسی در آن صورت نخواهد گرفت. بنابراین باید گفت که موقعیت جمهوری اسلامی چه در داخل و چه در منطقه و در جهان چنان است که نمی‌تواند تغییرات اساسی بر خط مشی خود بوجوه آورد. لحظه‌ای تصور کنید که فشار حجاب در ایران کاسته شود و یا مطبوعات آزادی نسبی بدست آورد، آیا تکانه‌های اجتماعی جدی که کل بساط حکومت اسلامی را نشانه بگیرد پدیدال خواهد داشت؟ بدین ترتیب اگرچه هریک از جناح‌ها تلاش می‌کنند که دلایل سیاسی برای جدایی از جناح دیگر بفرشند، اما این در واقع سلاح و حربه‌ای برای لاپوشانی جنگ قدرت، رقابت‌های فردی، مقام‌پرستی و بهره‌جویی از امکانات گسترده دولتی است.

در نتیجه چنین جنگ قدرتی که با ورود «حزب‌الله» به صحنه، اختلافات درونی وخیم‌تر گشته است، در درون مدافعان حکومت اسلامی شاهد گسترش رقابت‌ها، تصفیه حساب‌های شخصی و قدیمی، توبه‌نامه‌های مجدد خطاب به مقام معظم رهبری، از میدان بدر کردن تعدادی، ساکت کردن تعدادی دیگر در داعیه سهمی از قدرت حکومتی و نهایتاً تمرکز قدرت در دست عده محدودتری خواهیم بود.

برای همه کسانی که تداوم و بقا جمهوری اسلامی با خادمان رنگارنگ آن بر وجودشان سنگینی می‌کند، هیچگاه دل‌بستگی و امید به جناحی مطرح نبوده است. اکنون در پی تشدید کشمکش‌های درونی رژیم، درحالی‌که این رژیم در تنگناهای شدیدتری گرفتار است و درحالی‌که عده وسیعی تلاش دارند تا با معتدل‌تر نشان دادن جناحی بر جناح دیگر، بیکره فستوت حکومت اسلامی را سرپا نگه دارند، مسئولیت همه کسانی که بهروزی و فردای نوینی را برای این جامعه درس می‌پوراندند سنگین‌تر است. ●

- ۱- هفته نامه صبح- شماره ۲۲- ۲۴ بهمن ۷۲
- ۲- همانجا
- ۳- هفته نامه صبح- شماره ۲۷- ۱۵ اسفند ۷۲
- ۴- همانجا
- ۵- هفته نامه بهمن- شماره ۷- ۲۸ بهمن ۷۲
- ۶- همانجا
- ۷- هفته نامه بهمن- شماره ۹- ۱۲ اسفند ۷۲
- ۸- دو هفته نامه عصرما- شماره ۲۹- ۲۷ اسفند ۷۲
- ۹- هفته نامه صبح- شماره ۵۱۵- ۲ اردیبهشت ۷۵
- ۱۰- بخش فارسی رادیو بین‌المللی فرانسه- ۱۲ اردیبهشت ۷۲
- ۱۱- هفته نامه صبح- شماره ۵۰- ۲۸ فروردین ۷۵
- ۱۲- همانجا
- ۱۳ و ۱۴- هفته نامه صبح- شماره ۵۱۵- ۲ اردیبهشت ۷۵
- ۱۵- همانجا
- ۱۶- پیام دانشجو- شماره ۵۲- ۲ اردیبهشت ۷۳
- ۱۷- روزنامه «ایران»- شماره ۳۵۲
- ۱۸- بخش فارسی رادیو بین‌المللی فرانسه به نقل از روزنامه «اخبار» چاپ تهران
- ۱۹- به نقل از بخش فارسی رادیو بین‌المللی فرانسه- ۶ مه ۹۶

ایده‌آل‌های انسانی آنان برای هرکسی که خواستار برون رفتن از زندان سرمایه‌داری و بنای جامعه‌ای خارج از چارچوب آن باشد چقدر تازگی و میبرم بودن خود را حفظ کرده است. ویکتور هوگو پس از سقوط کمون نوشت: «جسد‌ها بر خاک افتاده اما ایده‌ها همچنان برپا ایستاده‌اند.»

هم اکنون ۱۲۵ سال از برپایی و سقوط کمون می‌گذرد. باوجود آنکه بورژوازی جهانی، بیش از هر زمان دیگری خود را قدرقدرت می‌نماید و بر سراسر کره‌ی زمین فرمان می‌راند و زحمتکشان و خلق‌های تحت ستم را به شلاق استثمار و فقر و جهل و دروغ می‌بندد و هر روز بر خیل گرسنگان و بیکاران و مطروبان از جامعه می‌افزاید و آینده‌ی بشریت و نیز طبیعت را با سوبجویی‌های خود به فلاتک و نابودی تهدید می‌کند، شطه‌ی ایده‌آل‌های کمون همچنان زنده است و ما در هر گوشه‌ی از جهان شاهد فریادهای اعتراض و اشکال گوناگون مبارزه و امید به آزادی و برابری و دموکراسی راستین هستیم.

نعره و نهیب‌های بورژوازی و ضربات پیاپی آن بر جنبش‌های ترقی‌خواهانه و شکست‌هایی که در این نبرد نابرابر بر توده‌های مبارز وارد آمده، تسمه از کرده‌ی برخی از مبارزان پیشین کشیده و آنان را به یاس از طرفی و به دنباله‌روی از ایدئولوژی تسلیم‌طلبی واداشته است. به طوری که برخی به شست و شوی مغزی خود پرداخته، شخصیت خویش را باخته، بردها و نابرابری‌های موجود جامعه بشری و وظیفه‌ی خود به عنوان انسان‌هایی آگاه و مسئول را به فراموشی سپرده‌اند، از واژه‌ی چپ (یعنی در قطب مخالف وضع موجود بودن و خواستار تغییر بودن)، از مبارزه علیه بیداد، از آرمان‌های والای سوسیالیسم و کمونیسم می‌هراسند و پناه خود را در زندگی مصرفی، در پذیرش ایده‌هایی که رسانه‌های گروهی به خوردشان می‌دهند، در ناسیونالیسم و تنگ‌نظری‌های دیگر مانند آن، در دین و اساطیر کهن و یا در تحجر و چسبیدن بی چون و چرا به آموخته‌ها و اعمال گذشته و ترجیح خطاهای آن می‌جویند. اما این تحذیرها موقتی‌ست و تأثیری دیرپا نخواهد داشت و فشارها و بیدادها سرانجام آنان را از رخوت و خواب زمستانی بیدار خواهد کرد و بازهم شطه و گرمای روشنی‌بخش ایده‌آل‌های کمون پاریس که خود بخشی از آرمان‌های ترقی‌خواهانه‌ی تاریخ بشری‌ست حقایق خویش را به همگان نشان خواهد داد.

کمون پاریس و چند سرفصل تاریخی

۱۸ مارس ۱۸۷۱

شش ماه است که پاریس در رنج و فلاکت بسر می‌برد. در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ با شکست امپراتوری ناپلئون سوم از ارتش پروس در «سدان»، جمهوری اعلام می‌شود (این جمهوری سوم فرانسه است). چهارماه محاصره‌ی پاریس و محرومیت و قطعی ناشی از آن نمی‌تواند شور انقلابی اهالی پاریس را که برای دفاع از پایتخت علیه تهاجم ارتش پروس می‌جنگیدند فرو نشانند. در هشتم فوریه ۱۸۷۱، جمهوری جدید انتخاباتی برگزار می‌کند که سلطنت‌طلبان در آن اکثریت می‌یابند و خود را آماده‌ی تسلیم در برابر پروس می‌کنند، اما پاریس به نفع جمهوری رأی می‌دهد. در اول مارس ۱۸۷۱،

مجلس قرارداد ننگین متارکه‌ی جنگ را تصویب می‌کند و پاریس آن را خیانت می‌داند. هنگامی که مجلس در ۱۰ مارس تصمیم می‌گیرد که ورسای شهر پادشاهان فرانسه را مقر خود قرار دهد ولی پاریس آن را چون زخمی بر پیکر خویش می‌بیند و زمانی که «تی‌پر» نخست‌وزیر، به خلع سلاح گارد ملی دست می‌زند و می‌خواهد توپ‌هایی را که در مناطق «مون مارتز»، «بل ویل» و حومه‌ی «سنت آنتوان» مستقر بوده، از آنجاها به عقب بکشد، پاریس قیام می‌کند.

۲۸ مارس ۱۸۷۱

ماجرای حیرت‌انگیزی که دو ماه طول کشید آغاز می‌شود. پاریس با بازگشت به خاطره‌ی سال ۱۷۹۲ (از سال‌های انقلاب کبیر فرانسه)، اعلام می‌کند که کمون برپا شده، خود را جمهوری آزاد می‌نامد و در برابر فرانسه‌ی محافظه‌کار و تسلیم شده قد برمی‌افرازد. دو روزنامه‌ی «فریاد خلق» و «پرویشن» به بسیج مردم می‌پردازند و انجمن‌ها آنان را سازماندهی می‌کنند. «کمونارها» یعنی مجموع جمهوری‌خواهان میهن‌پرست و سوسیالیست‌های انقلابی، کارگران، کارمندان، زنان اقشار مردمی، مغازه‌داران کوچک و پیشه‌وران می‌کشند جمهوری دموکراتیک مردمی برپا دارند. «پاریس آزاد در یک فرانسه‌ی آزاد». کمون می‌خواهد در عین سازماندهی برای دفاع از شهر، در عین تأمین نیازمندی‌های فقرا از طریق اقدامات عاجل و ضربتی، طرحی نو دراندازد و از شر «دنیای کهن» خلاصی یابد.

۲۱ مه ۱۸۷۱

درحالی که پاریس در تب و تاب رویای برپاکردن دنیایی نو می‌سوزد، تی‌پر (نخست‌وزیر) خود را آماده می‌کند تا شهر را بازپس گیرد. کمون که در محاصره و انزوا و تفرقه‌ی درونی و بی‌تجربگی گرفتار است، باید از آغاز ماه آوریل به تهاجم ارتش ورسای مقابله کند. ماجرا با هفته‌ی خونین پایان می‌گیرد. رهبری کمون که در شهرداری منطقه ۱۱ پناه گرفته، همچنان به سازماندهی دفاع از پاریس مشغول است. طی چهار شبانه‌روز در لابلای شعله‌های ناشی از آتش‌سوزی‌ها و غریو مسلسل‌های جوشه‌های اعدام ۲۰ هزار سرباز کمون قدم به قدم در برابر ۱۲۰ هزار سرباز ورسای مقاومت می‌کنند. در یک نبرد نابرابر، باریکاده‌ها یکی پس از دیگری سقوط می‌کنند. پس از باریکاد «پرلاشز» و «بل ویل»، آخرین باریکاد در بعد از ظهر روز ۲۸ مه در گوشه‌ای از منطقه ۱۱ سقوط می‌کند.

دست کم ۲۰ هزار کشته و ۴۰ هزار نفر دستگیر می‌شوند. ۷۵۰۰ نفر از کشور اخراج می‌شوند و ۵ تا ۶ هزار نفر راه تبعید پیش می‌گیرند. شهر به خون تشنه‌ی پاریس به امید برپایی «جمهوری عدالت و کار» تاوان گزافی می‌پردازد.

پس از سقوط کمون مدت‌ها بگیر و ببند و اعدام ادامه داشت. این نکته گفتنی‌ست که چون معلوم نبود چه کسی بر کمون فعال بوده، نوبت «تی‌پر» دستور داد هرکس دستش پینه بسته کارگر است و کمونار و بنابراین مستحق مجازات بورژوازی، کلیسای معروف Sacré coeur را به «میمنت پیروزی» بر کمون برپا کرد. از احزاب و اندیشه‌های سیاسی، عمدتاً آنارشویست‌ها و بلانکیست‌ها بر کمون شرکت داشتند. در آن زمان، شمار مارکسیست‌ها اندک بود. غیر فرانسویان نیز

در کمون شرکت داشتند و حتی برخی رهبری فعالیت‌ها و عملیات را برعهده داشتند. از جمله «لئو فرانکل»، لهستانی وزیر کار در اولین حکومت کارگری بود و یک دختر روس به نام الیزابت سمیتروف، اتحادیه زنان برای دفاع از پاریس و مداوای مجروحان را رهبری می‌کرد.

در پایان اضافه کنیم که در برخی از شهرستان‌ها هم مثل پاریس کمون بر پا شده بود که سرکوب گردید.

مراسم امسال در بزرگداشت کمون

از ۲۰ شهرداری پاریس، برخی در دست احزاب چپ است از جمله مناطق ۱۱ و ۱۸ و ۲۰. این مناطق که عمدتاً صحنه‌ی فعالیت‌ها و آخرین درگیری‌های مبارزان کمون بوده، امسال مراسمی برپا کرده‌اند که برخی تا نیمه‌ی ژوئن ادامه دارد. برگزاری سخنرانی‌های تاریخی و اجتماعی، دیواره‌ی کمون، برگزاری نمایشگاه‌های پوسترها، شبنامه‌ها، طرح‌ها و دیوار نوشته‌ها، برپایی شب‌های شعر و اجرای نمایشنامه و نشان دادن اسلاید و فیلم‌های متعدد و نیز دیدار از اماکن استقرار کمونارها و دفاتر اداری آنان (که هنوز از سوی انجمن‌های محلی و مردمی محافظت می‌شود) و بالاخره راهپیمایی به سمت دیواری در قبرستان «پرلاشز» که آخرین کمونارها در پای آن اعدام شده‌اند. ویدئوتک پاریس و نیز انجمن دستداران کمون نیز برنامه‌هایی به همین مناسبت به اجرا گذاشته‌اند.